

## دکتر علی اصغر حریری

پاریس دهم مرداد ماه ۱۳۴۹

## کار نابکاران

دوست عزیزم هر دو نامه واپسین جناب عالی موجب تشویق این ناچیز گردید. جای شکر است که نگارشهای بنده در محافل ادبی حسن اثر بخشیده مراد من از ذکر این نکته‌ها جز جلب نظر ارباب قلم نیست بر لغزشهایی که در زبان فارسی خواه از طریق روزنامه نگاری و خواه از تأثیر اصطلاحهای عامیانه و خواه از ترجمه جمله‌های فرنگی بوسیله مترجمان نابکار راه یافته.

من در مایه نگارندگان مقالات علمی و ادبی و تاریخی هیچ شکمی ندارم. میدانم که زحمت میکشند. ولی در طرز انشاء نکته‌هایی است که بآن توجه نمی‌کنند. گفتم اگر این نکته‌ها را یاد آوری بکنم شاید سودمند افتد و موجب عبرت گردد. ولی افسوس که نتیجه مطلوب بدست نیامد و می‌بینم که هنوز همان غلطها که بتدریج به آن اشاره می‌کنم در انشاء نگارندگان همچنان رایج است.

از اینکه در تصحیح مجله اینهمه بر خود ستم می‌نمید بسیار خرسندم. راست است که در مجله ارمغان اغلاط چاپی بندرت راه مییابد.

مرا ببخشید که در نگارش این مقاله تأخیری روی داده بموجب آنکه چند روزی بستری شدم لیس علی‌المریض حرج. از حسن اتفاق دوست گرانمایه من و خویشاوند شما جناب آقای دکتر وحیدنیا اینجا بود که با عیادت‌های مکرر از رنج بیماریم میکاست.

به انتظار عیادت که دوست می‌آید. خوش است بر دل رنجور درد بیماری

گفتارپیشین بنده باذکر تعصباتی مفرط پایان یافت . حکایت آن دانشمند یهودی را بدان آوردم تا ببینید تعصب در درجهٔ افراط تاچند اندازه در چشم بصیرت پرده می‌کشد !

این مرد در جنس خود منحصر بفرد نیست . هموطن خودمان مرحوم پورداود در امر تعصب از او کمتر نبود . مادر بزرگی و پیغمبری زردشت هیچ تردیدی نداریم ولی مگر این دلیل تواند بود که بر احکام اسلام پشت پا بزنیم و آن دستوره‌های نفزو نیکو را باطل بنگاریم که در زمان حاضر کافهٔ علمای علوم اجتماعی دنیا از آنها تقدیر می‌کنند !

پیغمبران مرسل یکی پس از دیگری از جانب ایزد متعال آمده اند برای هدایت انسان برادر است و هر یکی مکمل قوانین پیغمبر سابق است .

دین خدا یکی بیش نیست ( ان‌الدین عندالله الاسلام ) نزد خدا هیچ قومی بر قوم دیگر برتری ندارد . ابراهیم و موسی و عیسی یا زردشت و محمد علیهم السلام همگی فرستادگان ایزدند چه اهمیتی دارد که ظهورشان در سرزمین هند باشد یا در ماورالنهر یا در ایران یا در عربستان حال کسانی از قبیل پور داود و اعوانش مورد دلسوزی است که افراط در تعصب ایشان را بطریق گمراهی کشانیده بود . کلمه « گبر » را با « کافر » تطبیق کردن بر هیچ مدرکی متکی نیست !

### بحث تاریخی

حقیقت تاریخی اینست که ساسانیان از اولاد کیان بودند و کیان یا کوشان طایفه‌ای از « سگان » بودند که ترکستان چین از تعدی چینیان بگریختند و بسرزمینی سبز و خرم درآمدند و آنرا « ارینمویچ » نامیدند زردشت پیغمبر و رهبر این قوم بود و قوانین و دستوره‌های خدا را بدیشان آموخت .

ارینم ویچ یا ایران در آن زمان حاوی بلخ و طخارستان و قسمتی از خراسان بود و زرننگ یا سیستان کنونی که در اصل « سگستان » است یعنی سرزمین سگان .

در بلخ و طخارستان دو دین رواج داشت : یکی دین بت هندوان ( البذ ) بود که جهال بودا می نویسند و دیگری دین « اشه » یعنی آسمانی که همان دین زردشت باشد ( اصطلاح زردشتی از اختراعات اخیر است که پیشقدمان پورداود ایجاد کرده اند ) نام کتاب دین زردشت هم « آوستا » نبود و درست معلوم نیست که این نام در چه زمانی پیدا شده و معنی درست آن چیست و از چه مأخذی می آید .

از آقای اورنگ توقع دارم که مرا ببخشد اگر عرض کنم که تحقیق اوستا را نمی توانم بپذیرم که اصل آن « آویستا » است . برخی از اهل تحقیق اصل این کلمه را « آویستا » میدانند برای آنکه آنرا بر پوست گاو نوشته اند .

سلطنت کیان بابهمن همای خاتمه مییابد . اینرا هم به اجمال عرض می کنم که بهمن و همای یکی است و اینکده همای دختر بهمن است افسانه ای بیش نیست . در مسکوکاتی که در دست داریم در یک روی مسکوک بخط خروشتری با خروشتی نام این شاهنشاه را « وهما با تنوین » نوشته اند و در روی دیگر بخط یونانی وار که ما آنرا خط دری نامیم « اویمما » که اولی مبدل به بهمن شده و دومی به همای . ( در خط یونانی حرف ه وجود ندارد ولی آنرا تلفظ می کنند چنانکه ایپوکرات می نویسند و هیپوکرات می خوانند ) .

ساسانیان از اولاد همین بهمن همانند که از راه کویر بر سرزمین قدیم هخامنشیان در آمدند این همان راهی است که چندی بعد سفاریان گرفتند و همین امر مصداق « تکرار تاریخ را میسراند ) و در آنجا دولت ساسانی را تشکیل میدهند . نام ساسانی هم از نوعی سگ اتخاذ شده که آنرا خرگوش گیر گویند چه ساسان بلغت سفدی بمعنی خرگوش است . این نوع سگ از افغانستان می آید و در کار شکار سخت مرغوبست و

فریگیان آنرا ( Levrier ) گویند که درست ترجمه ساسانی یعنی خرگوش گیر است. چون ساسانیان در سرزمین هخامنشیان یعنی « پارس قدیم » مسرت شدند دین خود را که دین اشه ( آئین زردشت ) باشد رواج دادند. خطای محض است اینکه جمعی هخامنشیان را پیرو آئین زردشت بندارند چه در زمان ایشان هنوز زردشت بدنیای نیامده بود.

سیاحان یونانی هم از قبیل هرودوت و گزنوفون نامی از زردشت نبرده اند و آنانکه زمان زردشت را بدوازده هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسانند تقلید از یهودیان می‌کنند که می‌خواهند خود را قدیمترین نژاد بقلم بدهند با آنکه سیاحان یونانی معاصر هخامنشیان از وجود ایشان هم بی‌خبرند. تنها در عصر اشکانیان است که در توار یخ معتبر از قومی بنام یهود نامی بمیان می‌آید.

اما آنچه راجع بزمان زردشت است ما از روی حساب‌های دقیق پیدا کرده‌ایم که در حدود سال ۱۳۸ پیش از تاریخ میلادی معمول امروز (که آنهم تاریخ محقق نیست) در بلخ شهید شده. کسانی هم که وطن زردشت را در آذربایجان میدانند در اشتباهند. ممکن است شخص دیگر در آن دیار بوده که نام زردشت داشته و این امر هیچ استبعاد ندارد چنانکه بسیاری از علمای اسلام که نام محمد دارند بنا بر همین حساب زمان زردشت است که ما این پیغمبر را با مسیح‌پور مریم یکی میدانیم و در مخبرات و مقالات متعدد خود بزبانهای مختلف این دعوی را بدلائل متضمن ابراز کرده‌ایم.

بگمان من فیلسوف معروف آلمانی « نیچه » نیز مدارکی در دست داشته که در کتاب خود « ایدون سخن میراند » زردشت.

( Also sprach Zarathustra ) مکالمه زردشت را با عیسی می‌آورد

و اگر آن هر دو را بصراحت یکی نمیدانند کم از آنکه هر دو را همزمان می‌پندارد.

همه دانند که شخصیت تاریخی مسیح معلوم نیست و این خود بهانه ایست برای کسانی که منکر وجود او هستند ولی ما از این گروه نیستیم چه بر طبق حساب و پیشگوئی متقدمان در آن عصر یعنی در قرن ششم پیش از پیغمبر مسلمانان بایستی پیغمبر یا مسیحی بدنیا آمده باشد .

آن خوانندگان که در نوشته‌های من بنده علی اصغر حریری بنظر التفات می‌نگرند ، خرد مگیرند که از مبحث اصلی این مقاله که مسأله زبان باشد بیرون میشوم . با اندکی حوصله و صبر خواهند دید که بیان این مطالب تاریخی و دینی بازبان فارسی رابطه دارد . تأسف از این دارم که ناچار این قسمت را بسیار فشرده بنویسم و گرنه شرح و بسط هر یکی از این نکته‌ها مستلزم مقاله‌ای بل‌کتابی خواهد بود .

در حواشی که بر کتاب « منابع دین ترسائی » دانشمند بزرگ فرانسوی مرحوم « شارل اوتران » نوشته‌ام و سالها پیش از این مختصری از آن در مجله مهر منتشر شده ( ناقص و مشحون از اغلاط چاپی ) آورده‌ام که ترسایان اول ملکاکیان و ارمنیان بودند . اشکانیان دین زردشت را در ارمنستان وارد کردند و چون رسوم آن دین با سنتهای بومی ارمنیان مخلوط شد دین ترسائی بوجود آمد .

امروز در همه معابد ترسایان مجسمه زنی دیده میشود که کودکی در بر دارد و این همان « اناهید » ارمنیان است که جهال « آناهیتا » مینویسد و حتی بعضی از ایرانیان « متجدد » دخترانشانرا چنین نام میگذارند .

از این مجسمه اناهید مقداری زیاد بزرگیهای مختلف در حفاریات پیدا شده که تاریخ آنها تا پنجهزار سال پیش از میلاد مسیح تخمین میشود . علامت نصاری ای اولیه هم ماهی بود نه چلیپا . کشیشان مدعیند که این بمناسبت کلمه عیسی است بسا ایخوس یونانی که بمعنی ماهی است ولی ما را عقیدهای دیگر است در خرده اوستا

کلمه « ماسیه » با طرز تلفظ دومعنی مختلف میدهد اگر تکیه در قسمت اول کلمه واقع شود بمعنی ماهی است و اگر در قسمت آخر باشد بمعنی « مسیح » است . اینرا نیز باید گفت که مسیح اسم خاص نیست بلکه عنوانی است که بمعنی مدهون پروردگار است . چون ترسایان در آغاز جرات خود نمائی نداشتند شکل ماهی را وسیله شناساندن خود بیکدیگر قرار داده بودند و مرادشان معنی دیگر « ماسیه » بود یعنی مسیح . برخی امر مصلوب شدن مسیح را برهان مخالفت بارای ما می آورند که ما زردشت را با مسیح ترسایان یکی میدانیم . ولی زردشت مصلوب نشده . گوئیم بمصلوب شدن مسیح نیز مدرکی تاریخی در دست نیست .

( باید دانستکه مصلوب کردن بمعنی بدار آویختن نیست معنی درست آن به چهار میخ کشیدن است) اگر واقعا رومیان شخصی را بمقتن یهود بچار میخ کشیدم اند لابد آن شخص باید یکی از مبلغان دین ترسائی بوده باشد . قرآن مجید هم که گذشته از جنبه دینی بهترین کتابست در علم فلسفه تاریخ بصراحت این واقعه را ذکر میکند :  
 « و ما قتلوه و ما صلبوه بل شبه لهم الامر »  
 در جنگهای صلیبی هم نورمانها که علامت صلیب داشتند هرگز ترسا نبودند .

آیین زردشت که بوسیله اشکانیان در ارمنستان شایع شد از اختلاط آن با سنن بومی آنجا دین ترسائی بوجود آمد . همچنین با ظهور ساسانیان در سرزمین هخامنشیان مذهب زردشت در آند یار راه یافت و از اختلاط آن با سنن بومی آنجا دینی دیگر پیدا شد و آن دین گبران است .

پس کلمه گبر برخلاف رای مرحوم پور داود هیچ را بطلدای با کلمه کافر ندارد سهل است که بهیچوجه توهین آور نیست بل مایه افتخار هم است .

همه دانند که در آن سرزمین نطف خیز در بعضی از نقاط نطفی که از زمین بیرون می‌آمد بر حسب تصادف آتش گرفته بود و مردم آنرا معجزه می‌پنداشتند و می‌پرسیدند و در محل آن معبدی می‌ساختند که آتشگاه می‌نامیدند لاجرم آن آتش را هظهر نور خدای بزرگ «اهورمزد» میدانستند . چه در نظرشان آتش که بی‌روغن و چراغ و فتیله با تداوم روشن باشد ، جز معجزه نتواند بود . دین‌شان مبنی بر پرستش ارباب انواع بود . درست مانند یونانیان «اگریکیان» سیارات را خدایان میدانستند ولی معلوم نیست که به افسانه‌های دینی ایشان اعتقاد داشته باشند خدای بزرگ اهورمزد که نامش در کتیبه‌های شاهان هخامنشی دیده میشود همان «مشری» اگر یکیان است .

ایرانیان از تاریخ دولت بزرگ هخامنشیان هیچ خبر نداشتند . تاریخ درست ایران مبنی بر شاهنامه‌ایست که ساسانیان با خود آورده بودند . الا اینکه پس از ورود پارس روایاتی شنیدند که از آنجمله بود وقایع اخیر داریا و هش و حمله الکسندر مقدونی و زوال دولت پارس سیاست‌شان مقتضی شد که این روایتها را از آنجا که داستان اردشیر درازانگل آغاز میشود بر شاهنامه خود بیفزایند .

همین امر باعث شد که واقعه حمله الکسندر و پادشاهی پیشدادیان ( که بقایای هخامنشیان بودند و در هندوستان دولتی تشکیل داده بودند و در پهنه درباری نظیر کاخ سلطنتی هخامنشی بنا نهاده بودند و نام‌شان از نام پرادیس گرفته شده ) و تسلط ضحاکیان ( آنتیوکوبها ) و خروج اشکانیان بزمان بعد از اسکندر تعاقب می‌گیرد و زوال دولت هخامنشی بدست الکسندر بدنبال تاریخ کیان ملحق میشود و این همان شاهنامه ساسانیان است که در تاریخ طبری و ثعالبی و شاهنامه فردوسی منعکس گردیده .

در آثار مؤلفان دوره اسلامی نامی از پادشاهان هخامنشی نیست الا در قانون مسعودی

ابوریحان بیرونی که از ایشان بعنوان پادشاهان کلدیه و آشور نام برده میشود . کار بر همین قرار بود تازمانی که فرنگیان در نواحی جنوبی ایران امروزی بکشف آثار هخامنشیان موفق شدند و خطوط میخی کتیبه‌های هخامنشی خوانده شد از اینجاست که تخطئه و مغلطه دیلماجیه آغاز میشود و سیاحتنامه‌های سیاحان یونانی (اگر یکی) جای تاریخ ایران را می‌گیرد . تاریخ واقعی منعکس در کتب طبری و بلعمی و ثعالبی و فردوسی -- افسانه بشمار می‌آید کیخسرو با کورس مشبه میشود و کورس با احشوریش تورات هججول که یهود را از اسارت بابل‌رہائی بخشیده بود . حال آنکه در زمان کورس هخامنشی هنوز قومی بنام یهود وجود نداشت .

داستان امیتر مرده‌خای هم که در تورات آمده بکلی بی‌اساس است . حتی شیوخ کلیسا هم آنرا معتبر نمیدانند . حقیقت تاریخی اینست که این واقعه در زمان یزدگردائیم اتفاق افتاد . سوسن دختر رأس الجالوت را بصورت کنیزکی رومی بدر بار یزدگردائیم درمی‌آورند و بدستور رأس الجالوت آن فتنه‌ها بوجود می‌آید که خونریزیهای خطرناک بیار می‌آورد . سپس جهودان این واقعه را کش میدهند و تا عصر هخامنشی بقیه‌قرا می‌برند .

فر فریوس بصراحت می‌نویسد ، « من دونفر جهود بنام دانیال و عزیر می‌شناسم که تخصص‌شان اینست که وقایعی نگارند و آنرا از زمانهای قدیم نقل میکنند . » از مغلطه‌های دیلماجیه یکی هم قرائت نام «پارس کرده» است به «پازارکاد» با آنکه یونانیان ترجمه درست آنرا «پرسپولیس» نوشته‌اند . امروز تاریخ نگاران نابکار آنرا پازارکاد می‌نویسند . حتی یکی از دوستان نادیده دوره جوانی من آنرا نام خانوادگی خود گردانیده بود .

پیش از آنکه بذکر ظهور ساسانیان باز آییم این نکته را هم عرض می‌کنم که



صورتی که بر بالای کتیبه‌های هخامنشی مشاهده میشود نمایندهٔ اهورمزدا نیست. بلکه عقاب است که نشان قدرت و شاهنشاهی هخامنشی است. همین علامت تا همین زمانهای اخیر در کشورهای اروپا نیز معمول بود. تزارهای روسیه و ناپلئون بوناپارت و قیصرهای آلمانی حتی حکومت هیتلر آنرا بعنوان شعار دولت خود معمول داشتند.

چون ساسانیان در سرزمین هخامنشیان مستقر شدند نام « ایران » شامل همه مملکت ایشان گردید و لیعهدشان همیشه عنوان سگانشاه داشت. زبان نشان فارسی دری بود که مشتق از سنسکرت است و آوستائی واسط است ما بین دری و سنسکرت. اما زبان قسمتهای غربی و جنوبی سائیده شده زبان هخامنشان است که آنهم مشتق از سنسکریت شده بود. دیلماجیه نام آن زبان را بغلط «پهلوی» نام نهادند و دری را مشتق از آن دانستند و این خطائی فاحش است. در حقیقت پهلوی نام زبانی مخصوص نیست و کلیه زبانها که امروز در ایالات غربی و جنوبی ایران متداول است شعبه‌های همان زبانند که دیلماجیه پهلوی نامند و گمان میکنند که آنرا کشف کرده‌اند.

پهلوی نام خطی است که چهارده علامت بیشتر ندارد و چون برای کتابت زبان معمول مردم بکار میرفت، در آن زمان قرائت آن برای اهل نسان اشکالی نداشت مانند استنوگرافی معمول امروز و اگر احیاناً احتیاج بکتابت لغتی بیگانه می‌افتاد آنرا بعینه بکتابت زبان آن لغت می‌نوشتند درست مثل اینکه ما امروز کلمات فرنگی را بخط لطینی می‌نویسیم. و این همانست که امروز «هزوارش» گویند و تعبیرهای غلط دیلماجیه باعث گمراهی محققان فرنگی پرست ایرانی گردیده. اینکه می‌گویند «من» بکسر میم می‌نوشتند و «از» تلفظ میکردند، درست نیست و بدان ماند که گوئیم امروز «انترسان Interessant» مینویسند و مهم میخوانند. یا «پرزیدنت Pseident» مینویسند و رئیس میخوانند.

هزوارشن یا هوزوارشن بمعنی خوزستانی وار است یعنی خط سریانی که در خوزستان هم متداول بود .

تقلید محض ایرانیان نوکار از دیلماجیه فرنگستان باعث بسی گمراهیها گردیدست تقسیم زبان فارسی به فارسی قدیم و فارسی میانه و فارسی جدید از اساس غلط است . این رسم فیلولوگهای نخستین آلمانی است که کلیه زبانها را به قدیم و میانه و جدید تقسیم میکردند . این رسم از اساس باطل است . بارها نوشته‌ام و باز می نویسم و خواهم نوشت ولی یقین دارم که بگوش نابکاران فرو نخواهد رفت و باز در فارسی میانه و پهلوی شمالی و پهلوی جنوبی نام خواهند برد برای آنکه دیلماجیه این مغلظه‌ها را در مغزشان فرو برده اند و علی اصغر حریری نه فرنگی است و نه در فرقه دیلماجیه .

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته بجائی نرسد فریاد است اینرا بداند که ساسانیان و درباریان نشان بزبان فارسی دری سخن می گفتند یعنی زبان بلخ و طخارستان که از سنسکرت مشتق شده و واسطه ما بین آندو زبان اوستائی است اما بزبان مردم سرزمینی که پایتختشان در آن بود زبانی دیگر بود که آنهم از سنسکرت مشتق است ولی واسطه ما بین آندو زبان عصر هخامنشیان است . ایندو زبان باهم قرابت دارند ولی یکی مشتق از دیگری نیست .

### ( ناتمام )

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست  
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست  
گر بد آمد این بناعیب کراست  
ور خوب آمد خرابی از بهر چراست  
خیام